

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۴۸)

شنبه ۲۵ - ۰۴ - ۱۴۳۹؛ ۲۳ - ۱۰ - ۱۳۹۶؛ ۱۳ - ۰۱ - ۲۰۱۸

وَلَقَدْ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أٰبٰی (۵۶) قَالَ اٰ جَعَلْنَا لِيُخْرِجَنَا مِنْ اَرْضِنَا بِسِحْرِك يَا مُوسٰی (۵۷) فَلَنُاْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهٖ فَاَجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهٗ نَحْنُ وَ لَا اَنْتَ مَكَانًا سُوٓى (۵۸) قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَ اَنْ يُجَشَّرَ النَّاسُ ضَحٰی (۵۹) فَتَوَلّٰی فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدُهٗ ثُمَّ اٰتٰی (۶۰) قَالَ هُمْ مُوسٰی وَ اٰیٰتُكُمْ لَا تَفْتَرُوْا عَلٰی اللّٰهِ كَذِبًا فَيُسْحِتْكُمْ بِعَذَابٍ وَ قَدْ خَابَ مِنْ اَفْتَرٰی (۶۱) فَتَنَزَعُوْا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَ اَسْرُوْا النَّجْوٰی (۶۲) قَالُوْا اِنْ هٰذَا اِنْ لَّسَاحِرٰنِ يُّرِيْدَانِ اَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ اَرْضِكُمْ بِسِحْرِهٖمَا وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلٰی (۶۳) فَاجْمَعُوْا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اٰتُوا صَفًا وَ قَدْ اَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعَلٰی (۶۴) قَالُوْا يَا مُوسٰی اِمَّا اَنْ تُلْقٰی وَ اِمَّا اَنْ نُّكُوْنَ اَوَّلَ مَنْ اَلْقٰی (۶۵) قَالَ بَلْ اَلْفَوْا فَاِذَا جِآءَهُمْ وَ عَصِيْبُهُمْ مَّجٰلٌ اِلَيْهٖ مِنْ سِحْرِهِمْ اَمَّا تَسْعٰی (۶۶) فَاَوْجَسَ فِيْ نَفْسِهٖ خِيفَةً مُّوسٰی (۶۷)

و به درستی، نشان داده بودیم به او نشانه‌های خود را همگی، و دروغ شمرد و سر باز گرداند (۵۶) گفت: آیا آمده‌ای ما را تا بیرون برانی ما را از سرزمین‌مان با جادویت ای موسی؟! (۵۷) پس، ما بیاوریم تو را جادویی همانند آن، پس قرار ده بین ما و بین خودت و عده گاهی را که نه ما تخلف کنیم از آن و نه تو، در مکانی هموار! (۵۸) گفت: وعده شما روز آرایش، و آن که مردم گردآورده شوند هنگام روشنایی روز! (۵۹) پس، فرعون برگشت، و جمع کرد نیرنگ خود را. سپس، آمد. (۶۰) موسی آنان را گفت: وای بر شما! برنبندید بر خدا دروغی را، که سرنگون گرداند شما را با عذابی، و نا امید شد هر که دروغ بر بست. (۶۱) پس، کشمکش کردند درباره امرشان بین خودشان، و پنهانی رازگویی کردند. (۶۲) گفتند: بی‌گمان، این دو دو جادوگرند که می‌خواهند شما را بیرون برانند از سرزمین‌تان با جادوشان و آیین برتر شما را از بین ببرند. (۶۳) پس، جمع آورید تدبیرتان را. سپس، ببایید در یک صف، که پیروز شده امروز هر که برتری یابد. (۶۴) گفتند: ای موسی، یا تو می‌افکنی و یا باشیم اولین کسی که می‌افکند؟ (۶۵) گفت: بلکه، بیافکنید! پس، به ناگاه ریسمان‌های‌شان و عصاهای‌شان به خیال نمودند نزد او، از جادوشان، که آنها شتابان می‌خزند (۶۶) در نتیجه، بیمناک شد در خود نهانی موسی. (۶۷)

### I. تفسیر

1. قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى: گفتند: ای موسی، یا تو می‌افکنی و یا باشیم اولین کسی که می‌افکند؟ در سوره مبارکه اعراف از این گفت و گو چنین یاد فرمود، "قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى" (۷: ۱۱۵ اعراف) (گفتند، "ای موسی، یا آن که تو می‌افکنی، و یا این که ما باشیم افکنندگان؟") گفته شد که این رعایت ادب بود با موسی- علیه السلام- از سوی ساحران. در باب ادب گفته شده است، "من ترك الآداب رد عن الباب" (هر که آداب را ترک کند؛ ردّ شود از باب)، نهصد هزار ساله طاعت اِبلیس به یک بی ادبی ضایع شد. نگاه دار ادب در طریق عشق و نیاز که گفته‌اند طریقت تمام آداب است

حافظ:

- |                                    |                                  |
|------------------------------------|----------------------------------|
| چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکیست | نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود |
| حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه | هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود |
- حسین خوارزمی می‌گوید: سرمایه هر سعادت، و پیرایه هر کرامت ادب است. هیچ جامه کمالی بی سوزن ادب دوخته نگردد، و هیچ چراغ اقبالی بی روغن ادب افروخته نگردد، و هیچ صوفی بی ادب صدرنشین صفا صفا نیاید، که "التصوّف كلّهُ آداب"، و هیچ بی ادب به سر حدّ کبریا نیاید که فطوبی للطالب المؤدّب و حسن مآب.
- |                                     |                                    |
|-------------------------------------|------------------------------------|
| خویشتن دیدن، بود در راه حق ترك ادب  | بی ادب را در حریم عزّت او بار نیست |
| چند می‌گویی کمر از بهر خدمت بسته‌ام | دیدن خدمت به نزد یار جز زّار نیست  |
- مؤیدالدین جندی در شرح فصوص (ص ۱۸۴) می‌گوید که مقام ادب از برترین مقامات است که اقتضای معامله با حق و خلق دارد به حسب آنچه مراتب آندو اقتضاء دارد، و به آن مقام دست نمی‌یابند مگر اهل امانت الهیه...
2. قَالَ بَلْ اَلْفَوْا فَاِذَا جِآءَهُمْ وَ عَصِيْبُهُمْ مَّجٰلٌ اِلَيْهٖ مِنْ سِحْرِهِمْ اَمَّا تَسْعٰی: گفت: بلکه، بیافکنید! پس، به ناگاه ریسمان‌های‌شان و عصاهای‌شان به خیال نمودند نزد او، از جادوشان، که آنها شتابان می‌خزند.

موسی- علیه السلام- پاس ادب آنان داشت، و اجازه فرمود تا آنان نخست جادوی خویش بنمایانند، گفت، "بلکه شما افکنید!" به ناگاه، ریسمان‌ها و عصاهایی که آورده بودند در نظر خیال او، به سبب جادوی آنها، چنان نمودند که شتابان بر زمین می‌خزند و راه می‌روند. به زودی سخن شیخ ابن عربی را خواهیم آورد که چه گونه سحر آنان در خیال موسی- علیه السلام- این سان نمایان شد.

3. فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خَيْفَةً مُوسَى: در نتیجه، بیمناک شد در خود نهانی موسی. "أوجس" از "وجس"، در اصل لغت به معنای احساس پنهانی در قلب است. پس، شاید "خَيْفَةً" (نهانی) تأکیدی بوده باشد بر پنهانی بودن منشاء آن احساس چنان که در توضیحات ابن عربی خواهد آمد، او- علیه السلام- خود جادوی آنها را به چیزی نمی‌گرفت، چرا که او ازدها دیده بود، بلکه او از تأثیر جادوی آنها بر مردم نگران بود، و خدای تعالی او را فرموده بود به امر تکوینی، "لَا تَخَفْ" (مترس!)، چرا که "إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى" (۶۸: ۲۰ طه) (تو خود همانی که برتر است) در این مبارزه. مولانا، جلال الدین، محمد بلخی، در دفتر سوم مثنوی معنوی:

عاشقم من کشته‌ی قربان لا  
جان من نوبتگه طبل بلا  
خود تیوراک است این تهدیدها  
پیش آنچه دیده است این دیدها  
ای حریفان من از آنها نیستم  
کز خیالاتی درین ره بیستم

پس، این احساس بیم و ترس بر خود نبود چنان که امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب- علیه السلام- در گفتاری درباره خود فرمود، "مُ يُوجَسُ مُوسَى خَيْفَةً عَلَى نَفْسِهِ أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجَاهِلِ وَ دَوْلِ الضَّلَالِ" (نهج البلاغه، خ ۴) (موسی- علیه السلام- احساس ترس نکرد بر خود، بیمناک شد از چیرگی نابخردان و دولت یافتن گمراهان).

پس، ترسید که مبدا مردمی که قدرت تشخیص ندارند، و فرق معجزه با جادو را نمی‌دانند کار او را نیز جادو بدانند هر چند او در این چالش و مبارزه پیروز بیرون آید. چنانچه گفته شد، این چالش و مبارزه آیینی و رسمی برای اثبات حَقَانِيَّتِ ادعای یکی از دو طرف نزاع بود بر اساس باورهای آن مردم ولی موسی- علیه السلام- نمی‌خواست اثبات حَقَانِيَّتِ او با جادو باشد، چه حَقَانِيَّتِ که با جادو اثبات می‌شد، چندان اعتباری در نهایت نمی‌داشت چنان که فرعون نیز سرانجام همین اتهام را به او زد، و گفت، "إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ" (۷۱: ۲۰ طه) (همانا او به درستی، بزرگ شماست، که آموخت شما را جادو!).

4. تَذَكَّرُ: در گفتاری که از شیخ ابن عربی خواهد آمد، شیخ استشهاد می‌فرماید به سخنی از بعضی صحابه- رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم-، "لَوْ كَشَفَ الْغَطَاءُ مَا أَزْدَدْتُ يَقِينًا" (اگر پرده برداشته شود، زیادت نکنم یقینی را)، و این سخن در بعضی از آثار به امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب- علیه السلام- نسبت داده شده است. تحلیل شیخ این سخن را به حسب ظاهر آن است ولی اگر انتساب آن به امام اولین و آخرین، علی بن ابی طالب- علیه آلاف التحية و الثناء- صحیح بوده باشد، مراد نباید آن باشد که پرده‌ای هنوز برای او- علیه السلام- هست، و برگرفته شدن آن چیزی برای او- علیه السلام- آشکار نمی‌نماید، بلکه این تأکیدی است بر آن که در برابر او- علیه السلام- پرده‌ایی نیست، و برای همین، برداشته شدن پرده‌هایی که در برابر دیگران است، چیزی بر یقین او- علیه السلام- نخواهد افزود، و الله اعلم.

5. گفتاری از شیخ ابن عربی: در مورد اقسام نیابت عبد از حق، شیخ ابن عربی در فتوحات بحثی دارد در مورد نیابت توحید مردگان و می‌گوید (الفتوحات المکیة، اربع مجلدات، ج ۳، ص ۲۸۸-۲۸۷):

#### [نیابت دهم نیابت توحید مردگان است]

و اما نیابت دهم، آن نیابت توحید مردگان است، چه با مرگ روکش‌ها برداشته می‌شوند، و حق آشکار می‌گردد برای هر کسی، و لیکن آن کشف در آن وقت در عموم سعادت را به دست نمی‌دهد مگر برای کسی از عامه که عالم است بدان، که چون برداشته شود روکش، ببیند آنچه را می‌دانست به طور عینی، و در نتیجه، او سعید باشد.

و اما أصحاب شهود در اینجا، برای آنان، آن عین است، و هنگام برداشته شدن روکش (کشف غطاء)، آن عین برای آنها حق می‌شود. پس، اهل کشف انتقال می‌یابند از عین به حق، و عالم انتقال می‌یابد از علم به عین، و غیر این دو شخص انتقال می‌یابند از کوری به دیدن، و مشاهده می‌کنند امر را با برداشته شدن روکش کوری از خود، نه از علمی پیشین. پس، گریزی نیست از زیادت برای هر طائفه‌ای هنگام موت و رفع غطاء (برداشته شدن روکش).

و برای همین، گفت آن که گفت از صحابه، "لو كشف الغطاء" (اگر برداشته شود روکش)، پس اثبات فرمود برای تو روکشی را، سپس فرمود، "ما از ددت یقینا" (زیادت نکنم یقینی را)، یعنی در آنچه علم داشت هنگامی که می‌دیدش. پس، زیادت نکرد یقینی را در علم، لیکن کشف غطاء به دست داد او را امری را که نبود نزدش. پس، صحیح است این سخن او، "زیادت نکنم یقینی را" در علمش اگر دارای علم بوده باشد، و در عینش اگر دارای عین بوده باشد، نه این که زیادت ندانسته باشد با کشف

غطاء امري را که براي او نبوده است، چرا که اگر اين چنين باشد، کشف غطاء در حقّ کسي که صفتش اين است عبث باشد، و عاری از فايده:

و لكن للعيان لطيف معنى

لذا سأل المعاينة الكليم

براي همين، کليم درخواست ديدار کرد)

(و ليکن براي ديده‌ها معنایي لطيف است

پس، عطايي نيست مگر آن که پس آن امري وجودي است، نه عدمي. اين است نيابت از حقّ براي عبد در برزخ، که قيام مي کند به عنوان حاکمي به صورت حقّ و به نيابت از او در عالم خيال، و در نتيجه، او را سلطاني باشد در اين دار دنيا، تجسّد بخشد هرچه را خواهد از معاني براي ناظر، و دست يافته‌اند از اين سلطنت به بهره‌ايي نزديک اهل سحر، که خدا درباره آنها فرمود،

"يُجِيلُ إِلَيْهِ" (۲۰:۶۶ طه) (خيالي نمود سوي او) يعنى موسى را، "من سخرهم أمّا تسمي" (از سحرشان، که آنها [ريسمان‌ها] شتابان مي‌روند) حال آن که در نفس الامر راه نمي‌رفتند. شتابان رونده بودند در نظر موسى و نظر حاضرین ديگر، غير خود جادوگران، ايشان آنها را ريسمان مي‌ديدند، و اگر [شخصي] غريب وارد مي‌شد، به درستي که مي‌ديد آنها را آن سان که ساحران مي‌ديدند، به خلاف کسی که نيابت دارد بر عالم خيال و در حضرت آن است، مانند موسى، چه او نمي‌بيند آنچه را تجسّد بخشيده شده است از معاني به صورت جسدي آن گونه که تجسّدش بخشيده اند، ولي مي‌بيند آن را که آن معنایي است. آن همانا براي ساحر است به سبب عدم قوت او، و بين ساحر و بين صاحب اين نيابت، مانند موسى [فرقی نيست] جز آن که حقّ او را نايب خود قرار داده بود، و موسى او را وکيل خویش گرفته بود. پس، موسى افکند عصايش را به امر حقّ، و آن امر موکلش بود که به او گفته بود، "أَلَيْ غَصَاكَ" (۲۸:۳۱ القصص) (بيافکن عصايت را!) پس ديد آن را ازدهايی، و ترسيد، و خبر داد از ساحران که آنها "فَأَلْقُوا جِبَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ" (۲۲:۴۴ الشعراء) (پس، افکندند ريسمان‌ها و عصاهای‌شان را)، بدون امر الهي، بلکه از حکم اسمایي که نزد آنان داشتند در چشم‌های ناظران خاصيت نظر به آنچه ساحر اراده اظهار آن را داشت. پس، براي او (ساحر) با اين اسماء [قدرت] دگرگوني ديد بود، نه [قدرت] دگرگوني ديده شده ولي به امر الهي [خود آنچه] ديده شده دگرگون شد، و به دنبال آن نظر [دگرگون] شد.

پس، نظر دگرگون نشد در حقّ نائب، و فعل در نظر و در منظور فيه (ديده شده) نباشد مگر بعد افکندن. پس، چون خارج شد از ملک کسي که افکندش، خدا متولي دگرگون نمودن منظور (ديده شده) شد در حقّ نائب، و دگرگون کرد نظر را در حقّ کسي که نائب نيست، و علم دارد به اين اسمایي، که سيميا، يعنى علاماتي، هستند بر آنچه ظاهر مي‌شود در چشم‌هاي ناظران. پس عموم، هنگام کشف غطاء با موت و انتقالشان به برزخ، در آنجا باشند مثل آنچه ايشان در دنيا در اجسامشان هستند، یک سان، جز اين که آنها انتقال مي‌يابند از حضرتي به حضرتي، يا از حکمي به حکمي، ولي عارفان که نايبان حقّ مي‌باشند داراي اين حکم می باشند در زندگی دنيا. و نيابت اينجا نيابت توحيد است به خاطر آن که حکم ظاهر نمي‌شود مگر بعد القاء (افکندن)، و اين آن است که امر خارج شود از ملك ملقي (افکننده) تا الله متولي آن گردد به حکم وکالت در حقّ نائب، و به حکم حقيقت در حقّ ساحر به خاطر غيرت الهي تا حکم در اشياء نباشد مگر براي الله. و تصرّف باقي مي‌ماند پيوسته براي صاحب اين نيابت در اين حضرت، چنان که ياد کردیم مسماي [آن را] در عامه کرامات و آيات و خرق عادات، ولي آنها نزد محققين خرق عادات نيستند، بلکه ايجاد کائنات (پديده‌ها) هستند، چرا که در نفس الامر (واقع) عاداتي (عود کننده، برگردنده‌اي) نيست، چه آنجا تکراري نيست، و در نتيجه، آنجا چيزي نيست که بازگردد، ....

هم چنين شيخ ابن عربي در فتوحات مکيه (ت. عثمان يحيى، ج ۳، ص ۲۰-۱۷) مي‌فرمايد:

[عصاي موسى و ساحران فرعون]

خدای تعالی درباره عصاي موسى- ع- فرمود، "وَمَا تَلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى" (۲۰:۱۷ طه) (و اين چيست به دست راست اي موسى؟!)" گفت، "هِيَ عَصَاي" (۲۰:۱۷ طه) (آن عصاي من است)، سپس فرمود، "أَلْقَهَا يَا مُوسَى" (۲۰:۱۹ طه)، "فَأَلْقَاهَا" (۲۰:۲۰ طه) (پس افکندش) از دستش در زمين "فَإِذَا هِيَ حَيْةٌ تَسْعَى" (۲۰:۲۰ طه) (پس، به ناگاه آن ماري بود که شتابان مي‌خزید). پس، چون موسى- ع- ترسيد از آن، بنا بر آنچه مجرای عادت است در نفوس، که آنها مي‌ترسند از مارها هنگامی که به ناگاه حمله آورند بدانها به خاطر آنچه خدا همراه قرار داده است با آنها از ضرر به بني آدم، و موسى ندانست مراد خدا را در آن، و اگر مي‌دانست آن را نمي‌ترسيد. پس، خدای تعالی او را فرمود، "حُدَّهَا وَ لَا تُخَفَّ سَعْيُهَا سَيْرَتَهَا الْأُولَى" (۲۰:۲۱ طه) (بگيرش و مترس، زودا که بازگردانيم آن را به سيرت نخستينش)، يعنى بازگردد به عصايي چنانچه بود، يا [تو] باز گردي و ببيني آن را عصايي چنان که بود. آيه [اين] احتمال را [نيز] در بر دارد. پس، ضميري که در قول او عَزَّ وَ جَلَّ- است، "سَعْيُهَا سَيْرَتَهَا الْأُولَى" (۲۰:۲۱ طه) (زودا که بازگردانيم آن را به سيرت نخستينش)، هنگامی که عصايي نبود در حال مار بودنش در نظر موسى، ضمير کسي را نيافت که برگردد بر او. مانند آن که وقتي انسان عادت دهد تو را به چيزي- و آن احسان به تو

بوده باشد. سپس، زشتی نماید با تو، او را گویی، "سیره تو با من دگرگون شده است. تو آن نیستی که احسان می نمود با من!" ولی معلوم است که او همان اوست. پس، به او می گوید، زودا که بازگردد با تو با سیرت نخستینش از احسان با تو در حالی که او در صورتش تغییر نکرده بود و لیکن تغییر کرده بود بر تو فعلش با تو.

و خدا پیش انداخت این را با موسی-ع!- برای آماده سازی به خاطر آنچه گذشته بود در علم او- سبحانه!- که ساحران ظاهر می نمایند برای چشم او مثل این را، تا باشد نزد او علمی از آن مبدا که غفلت ورزد و بترسد وقتی [آن] واقع شود از آنان هنگام افکندشان ریسمان ها و عصاهای شان را، به خیال موسی چنان نماید که آنها شتابان می خزند، به او گفته شود، "مترس هنگامی که دیدی آن را از آنها!"، قوی گردد جوشش.

پس، چون واقع شد از ساحران آنچه واقع شد- از آنچه خدا یاد فرموده است برای ما در کتابش- و پُر شد وادی از ریسمان ها و عصاهای آنان، و موسی دید آنها را، در آنچه به خیال نمودار شده بود برای او، مارهایی که شتابان می خزند،- موسی احساس بیم کرد در خود نهانی. پس، نسبت خوف به او نبود در این وقت همان نسبت خوف اول، چه خوف اول از مار بود، و در نتیجه، پشت کرد و به عقب بر نگشت تا آن که خدای تعالی خبر داد او را، ولی این خوف دیگر، که ظاهر شد از او از ساحران بود بر حاضران، که مبدا پیروز شوند بر او ساحران با حجت، و امر ملتبس شود بر مردم، و برای همین، خدای تعالی به او فرمود، "لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى" (۲۰:۸۰ طه) (مترس، تو خود همانی که عالی تر هستی). و چون ظاهر شد برای ساحران این خوف موسی از آنچه دیدش، و ندانستند متعلق این خوف چیست، یعنی آن چه چیزی است، دانستند که موسی چیزی از سحر نمی داند، چه ساحر نمی ترسد از آنچه انجام می دهد به سبب علمش به این که حقیقتی در خارج ندارد، و آن نیست چنان که در دیده های ناظران ظاهر می شود.

پس، خدا فرمان داد او را تا بیافکند عصایش را، و خبر داد او را که آن "تَلْتَفُ مَا صَنَعُوا" (۲۰:۲۱ طه) (فرو می بلعد آنچه را بر ساختند).

پس، چون موسی افکند عصای خود را، ماری شد، ساحران همگی دانستند، از آنچه دانسته بودند از خوف موسی، که اگر این از او می بود، و [او] ساحری می بود، نمی ترسید.

و چون دیدند عصای او را ماری حقیقی، در آن هنگام، دانستند که آن امری غیبی است از الله، همان که دعوت می کند آنان را به ایمان به او، و در نزد او از علم سحر خبری نیست. پس، فرو بلعد آن مار جمیع آنچه در آن وادی بود، از ریسمان ها و عصاها، یعنی فرو بلعد صورت های ماری را از آنها، و در نتیجه، آشکار شدند ریسمان های و عصاهایی چنان که بودند، و خدا گرفت دیده های آنها از آن، چه خدا می فرماید، "تَلْتَفُ مَا صَنَعُوا" (۲۰:۲۱ طه) (فرو می بلعد آنچه را بر ساختند)، و آنها نساخته بودند ریسمان ها و عصاها را، و بلکه فقط ساخته بودند در دیده های ناظران، صورت های مارها را، و آنها همانانی بودند که عصای موسی بلعد.

پس، آگاه شو بدانچه یاد آور شدم برایت، چه مفسران غفلت ورزیدند از این ادراک در خبر دادن الله تعالی، که او فرمود، "تَلْتَفُ حِبَالِهِمْ وَ عَصِيهِمْ" (فرو می بلعد ریسمان ها و عصاهای شان را). پس، آیه، نزد ساحران، خوف موسی بود، و گرفته شدن صورت های مارها از ریسمان ها و عصاها، و دانستند آنچه را موسی آورده است از نزد الله است. در نتیجه، ایمان آوردند به آنچه موسی آورده بود از آخرشان (سرانجام امرشان)، و فرو افکنده شدند به سجده در نزد این آیه، و گفتند، "أَمَّا رَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ" (۱۲۲-۱۲۱ : ۷ الأعراف) (ایمان آوردیم به پروردگار عالمیان، پروردگار موسی و هارون) تا التباس (شک) از میان بر خیزد، چه اگر آنها توقف می کردند بر "العالمین"، به طور قطع، فرعون می گفت، "من رب العالمین هستم!" مرادشان من هستم، پس، افزودند، "پروردگار موسی و هارون"، یعنی همان که دعوت به او می کنند موسی و هارون. پس، اشکال از بین رفت. در نتیجه، فرعون تهدید کرد آنها را به عذاب، و انتخاب کردند عذاب دنیا را بر عذاب آخرت. و از کلام آنها بود آنچه خدا برای ما حکایت فرمود. ...

#### 6. تفسیر استاد جوادی آملی: استاد عارف، جوادی آملی، در تفسیر سوره مبارکه طه می فرماید:

... که آنجا ترس از مار نبود، ترس از جهالت مردم بود، که او هم الآن به آن اشاره می شود. خب، "قَالَ أَلْقَهَا يَا مُوسَى فَأَلْقَاهَا فِئْدًا هِيَ حَيَّةٌ تَسْمَعِي قَالَ حُذْمًا" (۲۱-۱۹ : ۲۰ طه)، بگیر! يك وقت است می فرماید "نترس، کاری به تو ندارد!" يك وقت، نه، "تو بگیر!" "قَالَ حُذْمًا وَلَا تَخَفْ"، چرا؟! برای این که "سُعِيدَمَا سِيرَمَا الْأُولَى" (۲۰:۲۱ طه)، ما آن سیرت اصلی اش را برمی گردانیم. این ماده گاهی به صورت چوب در می آید، گاهی به صورت مار در می آید و این کار، کار ممکن است یعنی يك تگه چوب ممکن است بعد از چند سال بشود مار. اما ممکن نیست دو دوتا بشود پنج تا، محال عقلی تحت اعجاز در نمی آید، اما محال های عادی چرا، تحت اعجاز در می آید. الآن همین يك تگه چوب بعد از مدتی می تواند بشود مار دیگر، اگر این يك تگه چوب بعد از مدتی پوسید و خاک شد يك، در کنار يك بوته بیابانی قرار گرفت دو، و يك مار رهگذری از آن بوته تغذیه کرد سه، و شده

نطفه چهار، بعد می‌شود مارزاده پنج، همین يك تگه چوب بعد از دویست سال می‌شود مار این شدنی است. این طی زمان داریم، طی زمین داریم، طی جهات دیگر داریم، کار شدنی زمان دار را می‌شود، در کمترین فرصت انجام داد اگر کسی بخواهد تختی را از یمن تا فلسطین بیاورد مدت‌ها طول می‌کشد مخصوصاً با کمبود امکانات آن روز، اما اگر کسی خواست بگوید، "أَتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ" (۲۷: ۴۰) (النمل) در اثر تعلیم و تعلّم محضر پیامبری مثل سلیمان- سلام الله علیه- این ممکن است، محال عادی با معجزه ممکن است، اما محال عقلی شدنی نیست. خب، این کاری است که وجود مبارک موسای کلیم دید شده، یعنی چوب مار شده، مار هم چوب شده، به دست او هم چوب شده، نه این که خدای سبحان فرمود ببین من چگونه او را دوباره چوب می‌کنم تو بگیر برای این که با تو کار داریم، تو باید همین کار را بکنی به دست تو، همین عصا يك وقت مار می‌شود، تو باید دست بیاوری این مار را بگیری، دیگر همین الآن پس تمرین بکن! "حُذِّمْنَا وَلَا تَحْتَفِ سُنْعِدْمَا سِيرَتَهَا الْأُولَى" (۲۰: ۲۱) (طه). اما همین جریان وقتی در جریان برخورد کرد با فرعون همین کار را کرد این عصا را انداخت شده ازدها و "كَأَنَّهُ جَاءُ" (۲۸: ۳۱) (القصص). بعد دست آورد او را گرفت هیچ ترسی نبود، لکن در همین سوره مبارکه طه وقتی مبارزه و مناظره وجود مبارک موسای کلیم با سحره مطرح می‌شود در همین سوره مبارکه طه به این صورت آمده است از آیه ۶۳ به بعد فرعون گفت که - معاذ الله - موسی و هارون ساحرند و می‌خواهند در اثر قدرت سحرشان، "يَذْمَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى" (۲۰: ۶۳) (طه)، سرزمین شما را بگیرند، فرهنگ و ملیت و تمدن شما را عوض کنند و مانند آن، بعد بنا شد که مناظره و مبارزه شروع بشود، مناظره هم این بود که دستور دادند. از دربار فرعون تمام سحره که آن روز کارشناس سحری فراوان بودند اینها در يك صحنه حاضر بشوند و مسابقه بدهند همه سحره حاضر شدند طناب‌هایشان را آماده کردند، چوب‌هایشان را آماده کردند، میدان شده میدان مار تماشاچی هم اطراف کف می‌زدند خب این صحنه که "سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ" (۷: ۱۱۶) (الأعراف). این صحنه شده صحنه مار همه می‌دیدند که این میدان، میدان مار شد مارهای فراوانی، دارد دوندگی می‌کند با جست و خیز. وجود مبارک موسای کلیم هر سناک شد عرض کرد، "خدایا! خب من اگر این عصا را ببندازم مار بشود و اینها نتوانند بین معجزه من و سحر ساحران فرق بگذارند چه کنم؟" این بیان نورانی حضرت امیر در خطبه چهار یا شش نهج البلاغه بود که بحثش قبلاً گذشت. حضرت فرمود وجود مبارک موسای کلیم از جهل تماشاچی‌ها ترسید که اگر آنها نتوانستند تشخیص بدهند من چه کنم. پرسش: حاج آقا آیه بعد دارد می‌گوید، "إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى" (۲۰: ۶۸) (طه).

پاسخ: بله دیگر، همین تأیید می‌کند. خب، اگر آنها نتوانستند تشخیص بدهند که معجزه چیست و سحر چیست من چه کار کنم وجود مبارک حضرت امیر آن طوری که در نهج البلاغه قبلاً بود و خوانده شد که در قرآن دارد که "فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى" (۲۰: ۶۷) (طه)، یعنی موسی ترسید وجود مبارک حضرت امیر می‌فرماید: "مُؤَجَسٌ مُوسَى - عليه السلام - خِيفَةً عَلَي نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجَهَالِ وَ دَوْلِ الضَّلَالِ (نهج البلاغه، خ ۴) این گفت خدایا! اگر اینها نتوانستند تشخیص بدهند باز من چه کنم خب من هم مار درست کردم آنها هم مار درست کردند. فرمود آیه ۶۶ به بعد "قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى" (۲۰: ۶۶) (طه) این تصرّف در خیال، معجزه نبود "فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى فُلْنَا لَا تَحْتَفِ" (۲۰: ۶۷-۶۸) (طه)، نه این که از مار نترس ما کاری می‌کنیم که عوام‌ها هم بفهمند "فُلْنَا لَا تَحْتَفِ"، چرا برای این که "إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى" تو پیروز می‌شوی برای این که معجزه سحر را باطل می‌کند، "وَأَلْقَ مَا فِي يَمِينِكَ" (۲۰: ۶۹) (طه) يك، "تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا" دو، "إِنَّمَا" این از جاهایی است که متأسفانه متصل نوشته شده "تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا" دو، "إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى" (۲۰: ۶۹) (طه) تو این عصا را ببنداز او کید را از بین می‌برد سحر را از بین می‌برد، نه چوب را می‌خورد، نه آن طناب را می‌خورد، وجود مبارک موسای کلیم طبق این وحی وقتی عصا را انداخت، همه دیدند در صحنه در این میدان يك سلسله طناب‌های بی‌جان افتاده، يك سلسله چوب‌هایی بی‌جان افتاده، يك مار دارد حرکت می‌کند، سحر را بلعید نه چوب‌ها را خورد، آن جریان وجود مبارک امام هشتم باید جداگانه بحث بشود از این شفاف‌تر که آیه نمی‌خواهی فرمود، "تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى" یعنی "تَلَقَّفَ الكيد، تَلَقَّفَ السحر". نفرمود جبال را می‌خورد، نفرمود عَصِي را می‌خورد، که عَصِي و حبال را در آیه قبل ذکر کرد. فرمود، "وَأَلْقَ مَا فِي يَمِينِكَ تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ" یعنی "تَلَقَّفَ الكيد، تَلَقَّفَ السحر"، حضرت وقتی که عصا را انداخت همه این چوب‌ها شدند چوب، همه این طناب‌ها شدند طناب، همه تماشاچی‌ها فهمیدند که يك سلسله چوب در میدان است و يك سلسله طناب در میدان است و يك مار دمان است اول کسی که فهمید کارشناسان و متخصصان سحر بودند که سجده کردند و خضوع کردند گفتند، "أَمَّا رَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى" (۲۰: ۷۰) (طه) این کار موسی است. خب اینها را ذات اقدس الهی در همان شب یاد موسای کلیم داد. وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه دارد که این از جهل مردم ترسید این است که اگر مردم جاهل باشند، زندگی

با آنها بسیار مشکل است، اداره کردن مردم با فرهنگ سخت نیست. الآن اگر وجود مبارك حضرت ظهور بکند اداره کردن این هفت میلیارد خیلی آسان است برای این که به برکت حضرت "وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ" خود حضرت به اذن خدا "يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَخْلَاقَهُمْ" (الكافي، ج. ۱، ص. ۲۵). خب، مردم هفت میلیاردی بفهم را به خوبی می‌شود اداره کرد مگر با کشتن حضرت جهان را اداره می‌کند تازه این هفت میلیارد سه میلیارد را بگشود تازه اول جنگ و ترور است وجود مبارك حضرت اگر ۳۱۳ شاگرد مثل امام داشته باشد مردم هم بفهم باشند اداره‌اش خیلی سخت نیست تمام سختی در این است که البته با اعجاز الهی است وجود مبارك حضرت جهان را اصلاح می‌کند مگر کار آسانی است این از شق القمر بالاتر است این از تمام معجزات وجود مبارك موسای کلیم بالاتر است که آدم بتواند عقل ملتی را، عصری را بالا بیاورد. به هر تقدیر وجود مبارك حضرت امیر در آن خطبه نهج البلاغه همین آیه را تحلیل کرد فرمود ترس موسای کلیم از این بود که این تماشاچی‌ها نتوانند تشخیص بدهند و فرعون بر موسی غالب بشود ذات اقدس الهی فرمود نه، ما کاری می‌کنیم که همه‌فهم بشود و همین طور هم شد لذا اولین گروهی که به موسای کلیم ایمان آوردند همان متخصصان سحرشناس بودند که خودشان سحر کردند "قَالَ أَلْفَهَا يَا مُوسَى فَأَلْفَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى" (۲۰-۱۹: ۲۰ طه)، که دیگر شده مار دمان "قَالَ حُذَمَا وَلَا تَحْفَ سُمَيْدَهَا سِيرَتَهَا الْأُوَى" (۲۰: ۲۱ طه)، این صحنه را وقتی کاملاً فراگرفتی هم در دیدار با درباریان فرعون موقفی هم در آن مناظره در صحنه خاص آن روز که در آنجا فرمود موسای کلیم این کارها را کرده و بالأخره پیروز شده، "فَأَلْفَى السَّحْرَةَ سُجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى" (۲۰: ۷۰ طه) مبادا اگر می‌گفتند که ما به رب ایمان آوردیم، خب فرعون هم می‌گفت "أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى" (۲۴: ۷۹ التازعات) اما بالصرح تصریح کردند که "آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى" (۲۰: ۷۰ طه) این طبیعت رسالت وجود مبارك موسای کلیم است که ذات اقدس الهی به او آموخت. معجزه دیگرشان از همین‌جا شروع می‌شود که فرمود، "وَاضْمُمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى" (۲۰: ۲۲ طه) این دست را در جیب بگذار وقتی که در آوردی شفاف و روشن می‌شود مثل آفتاب می‌تابد و این برص نیست بیماری نیست فرمود، "مِنْ غَيْرِ سُوءٍ" است این يك معجزه دیگر است، این "مِنْ غَيْرِ سُوءٍ" را ذات اقدس الهی تکرار می‌کند که مبادا کسی خیال بکند يك حادثه طبعی یا بدنی پیش آمده در جریان زکریا- سلام الله علیه- که زکریا عرض کرد که "وَأَجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ" (۷۵: ۴ النساء) ذات اقدس الهی فرمود سه روز زبانت بند می‌آید، اما "مِنْ غَيْرِ سُوءٍ" نه اینکه مریض بشوی، ایست قلبی داشته باشی، یا ایست لسانی داشته باشی، می‌توانی ذکر بگویی، می‌توانی مناجات بکنی، با خدا سخن بگویی، نماز بخوانی، آیات الهی را مطرح بکنی ولی با مردم بخوای حرف بزنی، نمی‌توانی. خب این معلوم می‌شود که معجزه است دیگر آنجا هم فرمود، "إِنَّكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ" (۱۰: ۱۹ مریم) اما "سَوِيًّا"، مُسْتَوِيًّا، سالمًا، کاملاً، کاملاً سالمی ولی زبانت بند آمده، نه از اصل حرف برای این که ذکر، و نماز، و اوراد، و مناجات را کاملاً می‌توانی بکنی اما با مردم نمی‌توانی حرف بزنی. این معلوم می‌شود معجزه است دیگر اینجا هم فرمود این دستت که سفید می‌شود این بیماری نیست این "مِنْ غَيْرِ سُوءٍ" است ولی سفید شده. این است که می‌گویند آدم باید دست را در جیب بگذارد، نه جیب دیگری، از جیب کاری ساخته نیست، از جیب کاری ساخته است. اگر کسی سرمایه‌دار بود باید از جیب بگیرد، از دل بگیرد، دل‌مایه داشته باشد، که برای ابد بماند، وگرنه آن گداطبعی با جیب حل نمی‌شود. "اسْأَلْكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ" در جای دیگر است یا "وَاضْمُمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ" (۲۰: ۲۲ طه)، در اینجاست آنجاها تعبیر به جیب شده در سوره مبارکه قصص، تعبیر به جیب شده، آیه ۳۲ سوره مبارکه قصص این است "اسْأَلْكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ"، اگر کسی چیزی در دل دارد خب او غنی است ندارد برای همیشه گداست مخصوصاً اگر به جیب این و کیف دیگری نگاه کند، "اسْأَلْكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْمِ" (۳۲: ۲۸ القصص)، که آن در سوره مبارکه قصص است. و الحمد لله رب العالمین!